

خاطرات ساپروس ونس

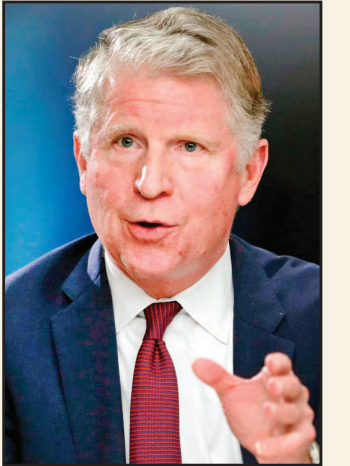
از انقلاب و پس از انقلاب

روایتی از «سال‌های بحرانی در سیاست خارجی امریکا»

■ شاهد توحیدی



اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تا زمانی ناشر در معرفی این مجموعه روایت، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «پیروزی انقلاب اسلامی، نقطه عطف مهمی در روابط ایران با ایالات متحده امریکااست. کشوری که پیش از پیروزی انقلاب بزرگ‌ترین شریک تجاری و مهم‌ترین هم‌بیمان نظامی و امنیتی ایران به‌شمار می‌رفت‌به بزرگ‌ترین دشمن جمهوری اسلامی تبدیل شدا در واقع یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌های پیشگامان انقلاب اسلامی و در رأس آنها امام خمینی که رهبری انقلاب اسلامی را برعهده داشت، اندیشه‌مبارزه باستکیار و قدرت‌های سلطه‌گر به‌ویژه امریکا بود. بدین‌پی بود که نظام بر آمده از انقلاب و اندیشه‌های ضداستعماری و ضداستکباری امام خمینی، کوچک‌ترین سازش و انعطافی در مقابل غرب و ایالات متحده نداشته‌باشد. از این‌رو امریکا تمام تلاش خود را به کار بست، تا به هر نحو ممکن مانع از پیروزی انقلاب و روی کار آمدن حکومت بر آمده از تفکر امام خمینی شود. در این خصوص یکی از مسائل مهم، عدم درک و شناخت صحیح مقامات امریکا از ایران و ساختارهای پیچیده اجتماعی و سیاسی آن بود. همین مسئله باعث می‌شد که مقامات امریکایی، دیدگاه‌های متفاوت و گاه کاملاً متناقضی در قبال ایران داشته باشند. این تناقض در دوران پیروزی انقلاب و همچنین بحران گروگان‌گیری، بیش از هر زمان دیگری خود



► ساپروس ونس وزیر خارجه سابق امریکا

را نشان داد. از مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم اقدام نظامی از جمله گزینه‌هایی بودند که در هنگام بحران، در دستور کار مقامات ایالات متحده قرار می‌گرفت. کتاب حاضر نوشته ساپروس ونس وزیر خارجه وقت امریکا در دوران پیروزی انقلاب و بحران گروگان‌گیری است که در آن به موضوعات مختلفی در خصوص ایران پرداخته شده‌است. ونس از جمله کسانی بود که دیدگاهی عمیق و میانه‌رو در قبال انقلاب و بحران گروگان‌گیری داشت. وی مخالف سرسخت اقدام نظامی و عملیات نجات برای آزادی گروگان‌های امریکایی در ایران بود و در اعتراض به این اقدام، استعفا داد…»

سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی در مقال دیگری، در معرفی ونس آورده است: «ساپروس بارز تر ونس در ۲۱ژانویه ۱۹۷۷، توسط رئیس‌جمهور جیمی کارتر به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد. او در ۲۳ژانویه وارد سمت خود شد و در ۲۸آوریل ۱۹۷۸، در اعتراض به تصمیم پرزیدنت کارتر مبنی بر تلاش برای نجات نظامی گروگان‌های امریکایی در ایران، استعفا داد. ونس در دانشگاه ییل تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۹، مدرک لیسانس گرفت و به دانشکده حقوق رفت و در سال ۱۹۴۴، مدرک کتری خود را دریافت کرد. ونس پس از دریافت مدرک حقوقی خود تا سال ۱۹۴۶، در نیروی دریایی خدمت کرد. او در طول دهه ۱۹۶۰، در تیمهای وزارت دفاع قرار گرفت و به عنوان وزیر ارتش در زمان جان اف کندی خدمت کرد. اولین تجربه او در زمینه مسائل حقوق بشر زمانی بود که از ارتش برای اجرای یکپارچگی دانشگاه می‌سی‌سی‌پی در ۱۹۷۶، استفاده شد. او در قالب معاون وزیر دفاع از حامیان اولیه اقدام ایالات متحده در جنگ ویتنام بود. اما بعداً با آن مخالفت کرد و از جانسون خواست، تا نیروهای امریکایی را از ویتنام خارج کند. در سال ۱۹۷۶، رئیس‌جمهور منتخب کارتر، ونس و ونس خواست تا وزیر امور خارجه او شود. سیاست ونس در دوران تصدی به عنوان وزیر امور خارجه، تأکید بر اصل مذاکره به جای رویارویی نظامی بود…».

■ معصومه محرمی

روزهای اکنون نداعی‌گر یاد و خاطره مجاهد سنجگی ناپذیر، زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شخیخ غلام‌رضا حسینی امام جمعه فقید ارومیه است. هم از این روی و در نکوداشت آن یار دیرین انقلاب و نظام اسلامی، با حجت‌الاسلام دکتر محمد خلیل پور از مرادان وی و عضو کنونی شورای شهر ارومیه به گفت‌وگو نشستیم.
یم، امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را عقید و مقبول آید.

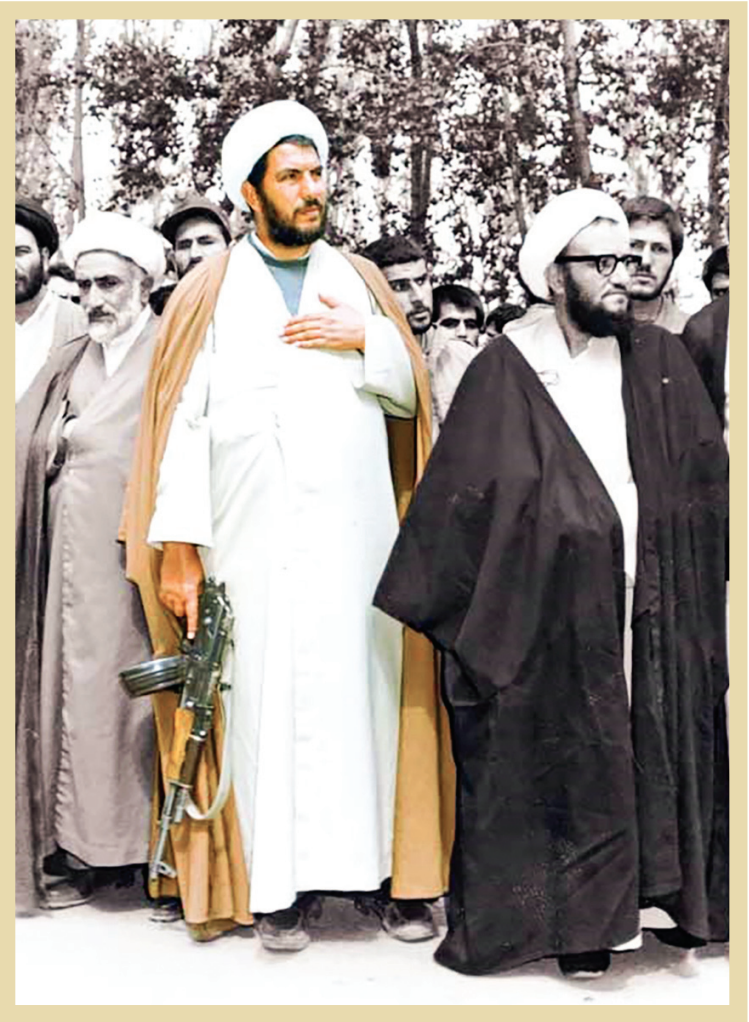
■ ■ ■

به عنوان آغازین سؤال، شما از چه مقطعی و چگونه با زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین غلام‌رضا حسینی آشنا شدید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بنده از سال ۱۳۶۱ که در حوزه علمیه مشغول تحصیل بودم، از نزدیک با مرحوم آقای حسینی (ره) دیدار داشتم. حاج‌آقا طی این سال‌ها، بارها در حوزه علمیه با طلاب نشست و برخاست داشتند. گاهی اوقات سؤالاتی از طلبه‌ها می‌پرسیدند و مباحثات مفصلی با آنان داشتند که این خاطرات، شیرین و به یاد ماندنی است. من مفتخرم که به دست ایشان معمم شدم و از مهر ماه سال ۱۳۸۱ و با واسطه یکی از دوستان به عنوان رئیس حوزه علمیه به ایشان معرفی شدم و تا سال ۱۳۹۱، در کسوت مدیر حوزه علمیه مشغول به خدمت بودم.

از دیدگاه شما، چه ویژگی‌هایی در شخصیت فردی و اجتماعی ایشان برجسته و نمایان بود؟

مرحوم آقای حسینی، اهل علم بودند و طبعاً دانش بالایی داشتند. در زمره شخصیت‌های تحلیلگر بودند و مباحث را به خوبی ارزیابی می‌کردند. در بین مردم ارومیه اصطلاحی هست که هر کس از تبارشناسی اطلاعاتی نداشته باشد، نمی‌تواند مباحث را تحلیل و مشکافی کند. ایشان تبار شناس ماهری بودند. افراد



زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلام‌رضا حسینی

«زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین غلام‌رضا حسینی، خاطرات و خطرات» در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام دکتر محمد خلیل پور

مجاهدی که تا پایان عمر سلاح رازمین نگذاشت

و مراجعه کنندگان خود را دقیق می‌شناختند و به راحتی درمی‌یافتند که این فرد به چه کسی متصل است و اساساً با چه اعتقاداتی زندگی می‌کند. فردی صریح‌اللهجه بودند، از هیچ کس ابایی نداشتند و هیچ گاه تحت تأثیر سخنان فرد، حزب و گروهی قرار نمی‌گرفتند. نهایتاً به هر آنچه اعتقاد داشتند، عمل می‌کردند. علاوه بر این، آن بزرگوار شخصیتی لایبی و عاشق حضرت امام بودند و همچنین ارادت خاصی به رهبر معظم انقلاب اسلامی داشتند. از بارزترین وجوه شخصیت ایشان، تقید به مسائل اعتقادی و مبانی دین و شریعت بود. به حلال و حرام الهی، حساسیت ویژه‌ای داشتند و به دقت آنها را رعایت می‌کردند. نمازهایشان را، همیشه در اول وقت به جا می‌آوردند. نمونه بارز یک مسلمان متشرع و رساله‌ای بودند.

ایشان در زمان کاشت‌وپرداشت محصولات کشاورزی می‌دادند. آقای حسینی، فردی بسیار مهربان و خونگرم بودند. هر گاه نامه‌ای خطاب به بنده می‌نوشتند، در متن نامه عنوان می‌کردند: «جناب آقای خلیل پور، برادر عزیز تر از جانم…» نه اینکه این متن را تنها برای من می‌نوشتند، بلکه برای همه افرادی که با ایشان ارتباط داشتند نیز می‌نوشتند. اهل احسان و هدهی دادن بودند. حاج‌آقا یک دامداری داشتند. آن زمان که مردم نانواان کمک می‌کردند و به آنها قوت قلب تقسیم می‌نمودند و حتی به اندازه یک ریال، شیرها را نمی‌فروختند و زمانی که می‌پرسیدند: چرا این کار را می‌کنید؟ می‌گفتند: «می‌خواهم به اندازه توأم به اقتصاد کشور کمک کنم!»

به عنوان فردی که سال‌ها در محضر مرحوم حسینی بوده‌اید، گوشه‌ای از مجاهدت‌های ایشان در دوره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی را بیان کنید؟

حزب توده در دوره اوج قدرت کمونیست‌ها در آذربایجان، انتخاباتی به راه انداخته بود و در روستاها به

نفع کاندیداهای این حزب و حزب دمکرات رأی‌گیری می‌کردند. زوربیک رئیس شاخه حزب دمکرات بود و با کردهای عراق و ترکیه، ارتباط تنگاتنگ داشت. وی و اطرافیشان به مردم فشار می‌آوردند، تا به کاندیدای مورد نظر آنها رأی بدهند. در آن زمان حاج‌آقا چون خواندن و نوشتن بلد بودند، از طرف مردم و ریش سفیدان روستا انتخاب شدند، تا رأی آنها را را روی برگه کاغذ بنویسند. بنابراین، در برگه رأی حدود ۷۰ نفر به جای کاندیداهای شرکت کننده، اسامی مبارک خداوند تبارک و تعالی و پنج تن آل‌عباع(ع) را می‌نویسند! ناگهان حسین بختیار می‌توجه موضوع می‌شود و دست ایشان را می‌گیرد. کاغذ را باز می‌کنند و نام پنج تن (ع) را می‌بیند. بی‌درنگ، سیلی محکمی به صورتشان می‌زند! حاج‌آقا نیز در جواب به گوش بختیار سیلی محکم‌تری می‌زند! ایشان را زندانی کردند، اما به وساطت مادر بزرگوارشان آزاد شدند. ایشان از همان سال‌ها، مسلح بودند. حاج‌آقا بعد از دهه‌ها سال‌ها می‌فرمودند: «بنده فقط در آن دوره‌ای که بازداشت بودم مسلح نبودم، بلکه از آن به بعد همیشه مسلح بودم…» ایشان در نماز فرادا و جماعت نیز اسلحه به همراه داشتند. حتی در حالت قنوت، اسلحه کلت در دستشان بود!

ظواهر ایشان برای جوانان مبارز، آموزش استفاده از سلاح هم داشته‌اند. اینطور نیست؟

بله. حاج‌آقا در روستای بزرگ آباد، برای اهالی روستا اسلحه تهیه می‌کردند و در کوه‌های اطراف «ماه‌دافی» به مبارزین مسلح تیراندازی آموزش می‌دادند. برای تمرین تیراندازی، عکس شاه را به آنجا نصب می‌کردند و آن را هدف گلوله قرار می‌دادند. در دوران حکومت پهلوی، در روستای بزرگ آباد نماز جمعه برپا می‌کردند. ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در قم، به دیدار حضرت امام رفتند. اعضای بیت امام به ایشان می‌گویند که آقای حسینی مسلح هستند. امام

از حاج‌آقا می‌پرسند: «برای چه مسلح هستید؟» ایشان جواب می‌دهند: «بنده می‌خواهم شاه را بکشم!» امام با تبسم، سری تکان داده بودند. نقطه اوج مبارزات انقلابی مرحوم آقای حسینی، در خلق حماسه دوم پهمن ۱۳۵۷ ارومیه بود. ایشان در روز دوم پهمن، از روستا به شهر ارومیه می‌آیند. برخی انقلابیون از حاج‌آقا می‌خواهند که در جایی مخفی شوند، اما ایشان قبول نمی‌کنند. حاج‌آقا از نیروهای خود می‌خواهند، تا در مسجد اعظم اجتماع کنند و هر کس از مردم که اسلحه دارد، با خود به مسجد بیاورد و به آنها ملحق شود. حاج‌آقا با یک کلاشیکف در پشت بام گنبد کنار قرار گرفته بودند که تانک یک گلوله به سمت گنبد شلیک می‌کند. گلوله در ست از یک متری بالای سرشان عبور و به گنبد اصابت می‌کند و سپس، از آن طرف گنبد خارج می‌شود!

مرحوم حسینی در فرو نشاندن آشوب‌ها و درگیری‌های گروهک‌های ضد انقلاب در آذربایجان غربی، نقش بسزایی داشتند. ارزیابی شما از ایفای این نقش تاریخی چیست؟

شخصیت انقلابی و حماسی مرحوم آقای حسینی، زیانزد همه مردم استان، بلکه حتی همه کشور است. ایشان در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی، سوار نغزبر شدند و پادگان سپوه را از دست کومله‌ها نجات دادند و تا صبح با نغزبر در داخل پادگان را می‌گشتند، تا مبادا دشمن ضد حمله بزند. رشادت‌های ایشان در آزادسازی شهر نقده از دست حزب کومله و دمکرات، در تاریخ ماندگار است. یکی از مراکز مهم نظامی که دشمن بیش از سایر مناطق به آن چشم طمع دوخته بود، پادگان پیرانشهر بود. در شهریور ۱۳۵۹ و بعد از حمله نظامی عراق به ایران، ایادی حزب دمکرات به حمایت نظامی این رژیم، در صدد تصرف پادگان پیرانشهر بر آمدند. حاج‌آقا با هماهنگی فرمانده لشکر وقت ۶۴ و اطرافیشان به مردم فشار می‌آوردند، تا به کاندیدای پیرانشهر رفتند. وقتی وارد پادگان شدند، هنوز تهاجم دمکرات‌ها صورت نگرفته بود. حاج‌آقا از این فرصت استفاده کردند و برای نیروهای مستقر در پادگان، سخنرانی کردند. ایشان از اهمیت دفاع از میهن و جهاد در راه خدا گفتند، تا قدری از یأس و ترس نیروها بر طرف شود. حدود یک هفته، هر شب رأس ساعت ۱۲، دمکرات‌ها حمله می‌کردند. ایشان تا صبح، در مقابل آنها می‌ایستادند و مقابله می‌کردند. وقتی هوا روشن می‌شد، عراقی‌ها شلیک توپ‌ها را تعطیل می‌کردند و دمکرات‌ها نیز فرار می‌کردند و در نزدیک مرز عراق به دخمه‌های خود فرو می‌رفتند تا برای شب بعد آماده شوند! تا اینکه در شب هفتم یا هشتم بود که حملات اینها زودتر از موعد هر شب، یعنی ساعت ۹ شب

آغاز شد و از نظر شعاع هم، در سطح گسترده‌تری صورت گرفت. ایشان هم در دفاع کم نگذاشتند. دو فرزند تانک به خارج از پساگان آوردند. حاج‌آقا بر روی یکی از آن دو مستقر شدند و در پشت مسلسل قرار گرفتند. صدای هلله دمکرات‌ها به گوش می‌رسید. آنها هم در تقویت و تهییج نیروهای خود، شعارهای تندی می‌دادند. نیروهای حاج‌آقا قزیز الله اکبر گویان به سراغشان رفتند. در بعضی از نقاط، جنگ به صورت تن به تن ادامه داشت. حاج‌آقا حدوداً شش‌ماه، در جبهه پیرانشهر حضور داشتند. سرمای این مناطق، غیر قابل تحمل بود و نیروها بیشتر از یک‌ماه، نمی‌توانستند در منطقه بمانند. نهایتاً با رهبری حاج‌آقا و فداکاری رزمندگان، جبهه پیرانشهر از لوٹ دمکرات‌ها پاک شد. یکی از خاطرات به یاد ماندنی درباره ایشان، مسافر اعضای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق به پیرانشهر و حمله هواپیماهای عراقی به محلل قتل آنان بود که پیش‌تر جاسوسان خیر آن را داده بودند. ایشان میهمانان را در جایی امن (زیرپل) نگه می‌دارند و خود با کلاشیکف و با هدف اینکه بتوانند خلبانان هواپیماهای مهاجم را هدف قرار دهند، مرتب به آنها شلیک می‌کنند. این دو هواپیما، بارها به محل آن پل حمله می‌کنند و حاج‌آقا هم در برابر مسلسل‌های هواپیما، در جای خود و بسیار محکم می‌ایستاد. آن شب رادیو عراق با عبارات و عناوین توهین آمیز، ایشان را مسخره می‌کند و خطاب به مردم ایران می‌گوید: «ای مردم ایران! ببینید چه کسانی بر شما حکومت می‌کنند و به دنبال چه افرادی افتادها‌یدا» حاج‌آقا نقل می‌کردند: «آن رادیو مرتب کار مرا مسخره می‌کرد و من خدارا شکر می‌کردم که این چنین مورد تمسخر دشمن واقع شده‌ام.»

بنده معتقدم که آقای حسینی، شخصیتی منطقی‌ای نبودند. به یقین، ایشان را نباید در بخش جغرافیایی آذربایجان محصور کرد. ایشان یک شخصیت ملی بودند، هر چند که عده‌ای در دوران موسوم به اصلاحات، دست به تخریب شخصیت ایشان زدند. در آن دوران تئوریسین‌های دولت وقت، می‌خواستند به هر روشی ایشان را ترور شخصیت کنند و سعی در سیاه‌نمایی عملکرد و وجهه ایشان داشتند. اما همه شاهد بودند که حاج‌آقا کوچک‌ترین ضعفی از خود نشان ندادند. اظهارات قاطع ایشان علیه ما فنون نظامی یاد می‌دادند.

در دهه دوم نظام اسلامی، تخریب وجهه امام‌جمعه فقید ارومیه، از اولویت رسانه‌های موسوم به اصلاح‌طلب به شمار می‌آمد. از نظر شما، علت این امر چه بود؟

بنده معتقدم که آقای حسینی، شخصیتی منطقی‌ای نبودند. به یقین، ایشان را نباید در بخش جغرافیایی آذربایجان محصور کرد. ایشان یک شخصیت ملی بودند، هر چند که عده‌ای در دوران موسوم به اصلاحات، دست به تخریب شخصیت ایشان زدند. در آن دوران تئوریسین‌های دولت وقت، می‌خواستند به هر روشی ایشان را ترور شخصیت کنند و سعی در سیاه‌نمایی عملکرد و وجهه ایشان داشتند. اما همه شاهد بودند که حاج‌آقا کوچک‌ترین ضعفی از خود نشان ندادند. اظهارات قاطع ایشان علیه

عملکرد دولتی که آن را دولت فاسدات و نه اصلاحات می‌خواندند، موجب شده بود که روزانه با ده‌ها توهین در روزنامه‌های زنجیره‌ای مواجه شوند. برخی روزنامه‌های اصلاح‌طلب، اظهارات صریح ایشان را به طنز پاسخ می‌دادند. حاج‌آقا در پاسخ به چنین حمله‌هایی می‌فرمودند: «من در مورد انقلاب با هیچ‌کسی ولو پسرم باشم، شوخی ندارم و با احدی در این مورد عقد اخوت هم نبسته‌ام. در طول دهه‌های ۷۰ و ۸۰، برخی روزنامه‌های زنجیره‌ای که در عرصه فرهنگی نقش ستون پنجم دشمن انقلاب را ایفا می‌کردند، علیه بنده حملات کم سابقه‌ای را آغاز کردند و با ترفندهای گوناگون، در صدد ترور شخصیت حقیر برآمدند. حرف مرا تحریف و تقطیع کردند و آن قسمت‌هایی را که به نفع خودشان بود به صورت تمسخرآمیز در روزنامه‌های خود تیتیر می‌کردند و به چاپ می‌رساندند. این مخالفت‌ها از یک طرف، ماهیت وهویت مرا آشکار کرد و از جهت دیگر، نقاب نفاق را از چهره آنها کنار زد. بنابراین به نظرم دادگاه تاریخ، بهترین و منصف‌ترین دادگاه‌است و حکم در آن به طور عادلانه صادر و اجرا می‌شود و دیگر نیازی به شکایت و پیشنهاد من و دوستانم ندارد. اخیراً افراد زیادی پیش من می‌آیند، یا از مناطق دیگر تماس می‌گیرند و از حقیر حلالیت می‌طلبند و می‌گویند ما در مورد شما دچار اشتباه شدیم و برخی حرف‌هایی گفتیم که بعداً فهمیدیم واقعیت نداشته است…»

با توجه به اینکه استان آذربایجان غربی دارای تنوع قومیتی و دینی است، نقش آقای حسینی را در اتحاد اقوام و ادیان مختلف چگونه می‌بینید؟

مرحوم آقای حسینی، یک فرد انقلابی مخلص بود. از اقلیت‌های مذهبی، تمام افرادی که نسبت به انقلاب و نظام اسلامی زاویه نداشتند، نزد ایشان محترم بودند. ایشان با کسانی مشکل داشتند که با انقلاب مخالف بودند. یعنی میزان سنجش ایشان در مورد افراد، اعتقاد به انقلاب و نظام بود، هیچ فرقی نمی‌کرد از چه قومی باشد. برای مثال پسر بزرگ خودشان با نظام زاویه پیدا کرد به همین دلیل با او مخالفت جدی داشتند. بارها و بارها، با رئیس‌ عشریه کردها ملاقات داشتند. اینکه عده‌ای وانمود می‌کردند که ایشان ضد کرد بودند، کاملاً اشتباه است و چنین چیزی وجود نداشت. با مسیحیان و پیروان سایر ادیان دوست بودند، تا زمانی که با نظام مخالفتی نمی‌داشتند. در ماجرای قائم مقام وقت رهبری، در مقطعی که او با امام زاویه پیدا کرد، ایشان هم در برابرش جبهه‌گیری کردند. مخالفت ایشان تنها متوجه ضدانقلاب بود و تا پایان حیات خود هم به این روش وفادار ماندند.

شما در مقطع حیات آقای حسینی، رئیس حوزه علمیه برادران بودید. از اقدامات ایشان برای توسعه حوزه‌های علمیه استان، چه خاطراتی دارید؟

تا جایی که به یاد دارم، در استان آذربایجان غربی دو حوزه وجود داشت. یکی در ارومیه و دیگری در شهرستان خوی. زمانی که حاج‌آقا امام‌جمعه شدند، حوزه‌های برادران و خواهران در سطح استان گسترش پیدا کرد. سپس در شهرهای شمال استان هم، مثل ماکو، خوی و سلماس نیز حوزه‌ها افتتاح شد. در جنوب استان هم حوزه‌های علمیه میاندوآب، نقده، شاهین‌دژ و تکاب، برای برادران فعالیت‌های علمی و تبلیغی خود را آغاز کردند. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حوزه‌های علمیه خواهران نیز در شهرستان‌ها افتتاح شدند. مدیریت حوزه‌های خواهران، در مرکز استان قرار داشت. در ارومیه سه حوزه علمیه داریم که در زمان ایشان ایجاد شدند. حوزه‌های آذر بزر، آرنیاب‌کبری و ریحانل‌اسول. سه حوزه در مرکز استان و مابقی در شهرستان‌هایی مثل: ماکو، خوی، سلماس، نقده، شاهین‌دژ، میاندوآب و تکاب. تا سال ۱۳۷۱–۱۳۷۰ در حوزه علمیه مطهری که در مقطع رژیم پهلوی محمديه نام داشت و بنده در آن مشغول به تحصیل بودم، در حدود ۶۰، ۶۰ نفر بودیم. ایشان در بازار ارومیه را تأسیس کردند که در حال حاضر یکی به ۳۰۰ طلبه دارد. حاج‌آقا در نزدیکی مصالی امام خمینی، حوزه علمیه امام‌خانه‌ای را نیز تأسیس کردند که اکنون ۲۰۰ طلبه دارد. تمام این‌ها در زمان حیات پربرکت آن بزرگوار روی داد. هر گاه به حوزه تشریف می‌آوردند و در جمع طلاب حضور می‌یافتند، از آنها سؤالاتی می‌پرسیدند. گاهی این سؤالات فقهی، گاه فلسفی و گاه ادبی بود. احتمالاً می‌دانید که حاج‌آقا، واقف به فلسفه هم بودند. رفتار و گفتار ایشان با طلاب، بسیار بزرگوارانه و محترمانه بود. به نوعی بر خورد می‌کردند که به آنها شهامت و شجاعت بیاموزند.

بنده در سال ۸۱، معاون حوزه بودم و در سال ۸۲ به عنوان مدیر حوزه علمیه منصوب شدم. در آن زمان، حدود ۶۰ طلبه در این حوزه مشغول به تحصیل بودند. تمامی طلاب را به خوبی می‌شناختم. برخی از طلاب را، برای تحصیل به مدارس دیگر فرستادم. حدود ۴۵ نفر، برای تحصیل در حوزه ماندگار شدند. طلبه‌ای نزد حاج‌آقا فته و از بنده گلایه کرده بود که فلائی است. را برای تحصیل به حوزه دیگری فرستاد است. حاج‌آقا مرا نزد خود خواندند و دلیل کارم را جویا شدند من به ایشان عرض کردم: «این فرد پنج‌سال سابقه طبگی دارد، در حالی که هنوز در حدود ۲ مشغول به تحصیل است!». آقای حسینی همواره تا اکید می‌کردند به طلبه‌هایتان بگویید: «باید خوب درس بخوانند، طلبه‌ای که خوب درس نخواند به درد جامعه نمی‌خورد.»